



## تجلی خمر و خمریات در شعر نزاری قهستانی

مجید فرزین<sup>۱</sup>

### چکیده

یکی از شاعران بزرگی که اگرچه «خمریه» و «ساقی نامه» ندارد، اما خمر و ملزومات آن، در معانی مختلف، به فراوانی در شعر او به چشم می‌خورد حکیم نزاری قهستانی، شاعر کمتر شناخته‌شده‌ی نیمه‌ی دوم قرن هفتم و آغاز سده هشتم هجری است که به گفته خودش مداح بی‌همتای «می» است؛ اما به رغم تلاش بسیار سالیان دراز شاعریش نتوانسته حق مطلب را درباره‌ی «می» و خواص آن ادا کند. غزلیات او را «شرابخانه شعر فارسی» نامیده‌اند و ظریفی او را «مفتی شرع خرابات» گفته‌است. در شعر یکسره شراب آلوده، زیبا، روان، حکیمانه و پند آموز او انعکاس افکار و عقاید رودکی، منوچهری، خیام، ابن سینا و بخصوص سبک بیان و لطافت و روانی کلام سعدی کاملاً قابل مشاهده و دریافت است و تردیدی نیست که حافظ در خمریه سرایی به او توجه خاص داشته‌است. در این مقاله پس از ارائه تعاریف و بیان کلیات مربوط به خمر و خمریه و با اشاراتی به سابقه‌ی آن در شعر فارسی، تجلی این دستمایه مهم و همیشگی شعر، در سروده‌های وی مورد بررسی قرار گرفته‌است.

**کلیدواژه:** نزاری قهستانی، دیوان نزاری، خمریه، می.

مقدمه

شاید یکی از دلایل مهمی که «خمر» و «خمریات» را بدان پایه از اهمیت رسانده که ادبا آن را یک نوع ادبی (به لحاظ موضوع) به حساب آورند (نک: شمیسا ۱۳۸۹: ۲۴۹-۲۵۱)، تعبیر، تصاویر و مضمون‌های زیبا، بکر و هنرمندانه شعری بوده که شعرا از همان ابتدای پیدایش شعر فارسی، بر اثر گرایش شدید به موضوع باده و باده‌گساری و به دلیل محبوبیت خمر در میان آنان، به وجود آورده‌اند (نک: رضایی ۱۳۸۸: ۹۴-۱۷۷). شعر فارسی در هیچ دوره‌ای از این دستمایه اصلی و مهم بی‌بهره نبوده‌است، همچنان که از عشق. سروده‌های خمری در شعر فارسی یا تحت عناوین خاص «خمریه» و «ساقی نامه» هستند و یا بی‌آنکه این دو نام اختصاصی را داشته



باشند، در قالب‌های گوناگون شعری بخصوص در غزلیات، برخی ترجیع بندها، مثنوی‌ها و رباعیات و غیره موجودیت یافته‌اند. سرایندگان این گونه اشعار را «خمیره‌سرا» می‌گویند. «خمیره» (جمع آن خمیریات)، در ادب فارسی، نوعی شعر شاد خوارانه و غنایی است که شاعر در آن، با حفظ وحدت موضوع و استقلال معنی، در قالبی مناسب، به وصف خمر می‌پردازد و از رنگ و بو و طعم، کهنگی و کیفیات و حالات شراب، ظرف‌ها و اسباب و لوازم بزم چون ساقی و ساغر و مینا و چگونگی شراب اندازی و میخانه و خم و تاک و تاکستان و ندیمان و مطرب و مضامین می‌پرستانه و مغانه سخن می‌گوید. به شراب و شرابخواری می‌بالد و با تصاویر و تشبیهات مختلف، شراب را وصف می‌کند و می‌ستاید (رستگار فسایی، ۱:۱۳۹۱). در این اشعار «می» با نام‌های گوناگون و ساده و مرکبی همچون: شراب، راح، باده، مل و ... یا دختر رز، نوشدارو، خاتون خم، پردگی رز و ... یاد می‌شود و برای آن صفاتی چون: روشن، پخته، خام، مردافکن، عقل سوز و ... بر شمرده می‌شود (دهخدا، ذیل کلمه ی «باده» و «خمر») از زمان‌های بسیار قدیم و شاید از نخستین روزی که شعر در جهان پیدا شده، یکی از بهترین مضامین شعرای هر ملتی «خمیریات» بوده است. (نفیسی، ۱۳۸۲:۴۴۳). خمیره در شعر عرب - که قطعاً بی تأثیر بر شعرای فارسی زبان نبوده است - توسط ابونواس (۱۴۰ تا ۱۹۸ ق) در دوره حکومت عباسیان

(۱۳۲ - ۶۵۶ق) به عنوان یکی از انواع شعر استقلال و تشخیص یافت. خمیریات ابونواس - که در آن مقصود از شراب همان شراب حقیقی است - را هیچ همتایی نیست و شراب واقعاً عروس شعر اوست (رستگار فسایی، ۱:۱۳۹۱). این نوع خمیره (نوع مادی و حقیقی) در میان شعرای عرب تا قرن ششم و به پیروی از شیوه‌ی ابونواس ادامه یافت تا این که در اواخر قرن ششم مستی درآشام چون ابن فارض مصری (۵۷۶-۶۳۲ق) پا به عرصه وجود گذاشت و روح تازه‌ای به این گونه ادبی دمید. بدون شک ظهور او نقطه‌ی عطفی در خمیریات عرب محسوب می‌شود و او اولین شاعری است که باده را در معنای عرفانی و به مذاق اهل طریقت توصیف می‌کند (طاهری، بی تا:۱). اما در شعر و ادب فارسی - گرچه مستدل است که فارسی‌زبانان از روزگاران بسیار دور با «می» و تاک آشنا بوده‌اند (نک رنجبر زنجانی، ۱:۱۳۹۱) - اما خمیره سرایی با رودکی سمرقندی (پدر شعر فارسی و متوفی ۳۲۹ ق) آغاز می‌شود. او اولین کسی است که خمیره را به شکل یک نوع مستقل با معنی واحد و در قالبی خاص تحت عنوان قصیده ی مادر «می» و با مطلع:

مادر می را بکرد باید قربان      بچه‌ی او را و کرد به زندان

(دیوان رودکی ص ۱۸ تا ۵۸)



که شاهکار او در خمریات است (نفیسی، ۱۳۸۲: ۴۴۴) ارائه می‌کند. خمریات رودکی که باید آن‌ها را در بین شعرای ایران در درجه اول لطف و رقت قرار داد (نفیسی، ۱۳۸۲: ۴۴۳) به لحاظ محتوی، قالب و فضای اجتماعی و فرهنگی حاکم بر شعر او، در یک محیط کاملاً شاد و اصیل ایرانی، که در تداوم فرهنگ و سنت‌های کهن و طبیعی مردم ایران زمین است جریان دارد (رستگار فسایی، ۱۳۹۱: ۲) پس از رودکی به نظر می‌رسد که بشارمرغزی (قرن ۴ ق) بهترین و کامل‌ترین وصف «می» را در قالب قصیده ای هجده بیتی با مطلع:

رز را خدای از قبل شادی آفرید  
شادی و خرمی همه از رز بود پدید  
(نک: رضایی، ۱۳۸۸: ۳۵ و ۳۶)

سروده باشد. این مضمون (خمر مادی و حقیقی) در قصاید و مسمطات منوچهری دامغانی (متوفی به ۴۳۲ یا ۴۳۹ ق) - که به پیروی از رودکی و بشار سروده است - به اوج زیبایی می‌رسد (رنجبر زنجانی، ۱۳۹۱: ۲). خمریات در شعر فارسی تا قرن ششم قمری معمولاً از خمر مادی و شراب انگوری حکایت دارند و در آن‌ها ضمن توصیف باده‌ی انگوری، حالات مستانه‌ی می‌گساران و مجلس شراب و ساقیان نازک بدن سیم اندام و ... وصف و ستوده می‌شود. قالب‌های متداول این نوع خمریات تا قرن یاد شده، قصاید، تشبیب قصاید، مسمط و بعضاً قطعه و دوبیتی و مثنوی است. اما در قرن ششم با گسترش عرفان و تصوف و راه یافتن آن‌ها به شعر فارسی، شراب و متعلقات آن به تدریج معانی مجازی و کنایی و استعاری عرفانی و ادبی هم پیدا می‌کند (رستگار فسایی، ۱۳۹۱: ۲). حکیم سنایی اول عارف شاعری است که خمریاتی با تعبیر کاملاً عرفانی و معنوی سروده‌است و پس از او عطار نیشابوری، مولانا جلال الدین بلخی و سعدی و بسیاری از شعرای عارف پیشه‌ی دیگر هستند که خمریاتی با مضامین عرفانی و معنوی و گاه آمیخته‌ی مبهمی از معانی حقیقی و عرفانی را می‌آفرینند و مثنوی و غزل و گاهی ترجیع بند عمده قوالی هستند که برای سرودن خمریات مورد استفاده شعرا قرار می‌گیرند. در اشعار خمری این دوره (پس از قرن ۶ ق) ساقی نامه‌ها (که اغلب در قالب مثنوی سروده شده اند) هم به لحاظ تعداد و هم به لحاظ مفاهیم و مضامین موجود در آن‌ها جایگاه ویژه‌ای دارند چنانکه از ۵۷ ساقی نامه موجود در تذکره -ی میخانه ۴۵ و از ۶۲ ساقی نامه تذکره پیمانه ۵۶ تا آن‌ها در قالب مثنوی سروده شده‌اند.



اوج این آمیختگی ابهام آمیز در غزلیات رندانه، مستانه و آسمانی حافظ شیرازی - مشهورترین و بزرگترین شاعران باده سرا - به ظهور می‌رسد، شاعری که پنج شش سال پس از وفات حکیم نزاری قهستانی (۷۲۰ ق) پا به عرصه وجود گذاشته و جز غزلیات، ساقی نامه‌ی او به مطلع:

بیا ساقی آن می که حال آور  
کرامت فزاید کمال آورد

در لفظ و معنی در اوج کمال و زیبایی است. اعتنا به خمربه سرایی را حافظ از تلفیق ابونواس، منوچهری ابن فارض و نزاری قهستانی به دست آورده است و البته با نظر به خرابات پروری سنایی (خرمشاهی، ۱۳۷۸: ۴۱). حکیم نزاری قهستانی یکی از بهترین غزلسرایانی است، که در فاصله‌ی بین سعدی و حافظ اشتهار یافته است (همان: ۶۲). در شعر یکسره خمر آلوده‌ی او افکار و عقاید رودکی و منوچهری و فرخی و... درباره‌ی باده خواری، شاد زیستن با خوبرویان و بی اعتباری دنیا و اغتنام وقت و... افکار فلسفی خیام و ابن سینا و نیز روانی و لطافت و شیوه سخن سرایی و پند و اندرز گویی سعدی کاملاً نمایان است. از آنجا که - جز در دیباچه‌ی مظاهر مصفا بر دیوان حکیم و توضیحاتی که چنگیز غلام علی بایبوردی در کتاب «زندگی و آثار نزاری» (۱۲۷ تا ۱۴۴) ذیل باده نوشی نزاری آورده است، به نظر می‌رسد که شعر وی از حیث خمر و خمریات بررسی نشده است، در این مقاله سعی بر آن است که تجلی خمر و خمریات در سروده‌های او به اختصار بررسی شود. لازم به توضیح است که از آنجا که این مقاله منحصراً به بررسی زیبا شناسانه‌ی شعر نزاری اختصاص ندارد، شواهدی از تعبیر زیبا و مضمون‌های بکر و تشبیه و استعارات و حسن تعلیل‌های نزاری و احیاناً سایر عوامل زیباساز شعر او ذیل عنوان «خلاقیت‌های نزاری» آورده و به برخی عوامل زیبایی آن ذیل هر شاهد اشاره شده است. نیز شواهد شعر نزاری برای هر مطلب از تنها نسخه چاپ شده دیوان او که به جمع و تدوین و... مظاهر مصفا و به نفقه و اهتمام محمود رفیعی تحت عنوان «متن انتقادی دیوان حکیم نزاری قهستانی» در سال ۱۳۷۱ به زیور طبع آراسته گردیده انتخاب شده است. همچنین در این مقاله از دادن آدرس شعر شعری چون حافظ و سعدی به علت اشتهار فراگیر آنان خودداری شده است.

### معرفی نزاری و اوصاف و احوال شخصی او

حکیم سعدالدین بن شمس الدین بن محمد نزاری بیرجندی قهستانی، شاعر ستم ستیز مردم دوست و عارف شیرین گفتار قلندر کردار، از گویندگان بزرگ نیمه‌ی دوم سده‌ی هفتم و اوایل سده‌ی هشتم است که به سال



۶۴۵ ق در «ملحدستان قهستان» و در قریه‌ی فوداج پا به جهان هستی گذاشت. غالب تذکره نویسان او را با لقب حکیم یاد

کرده‌اند و به همین لقب در زمان خود مشهور بوده است (مصفا، دیباچه دیوان حکیم، ۱۳۷۱: ۱۲ تا ۱۳).

بی شک این شاعر اسماعیلی مذهب یکی از بهترین غزل سرایان فلسفی مشرب و خمرسرایبی است که در فاصله‌ی سعدی و حافظ به اشتهار رسیده، اما بر اثر به چاپ نرسیدن دیوانش در عصر جدید ناشناخته مانده است

(خرم‌شاهی، ۱۳۷۸: ۶۲). او یک شخصیت مبارز، یک شاعر سیاسی اجتماعی، یک بدعت گذار با شهامت، یک خصم آشتی ناپذیر با جهالت پرستی، یک آزاده‌ی عاشق حق و یک افشاگر است (بایبوردی، ۱۳۷۰: ۴). تخلص شعری او را که «نزاری» است به دو جهت محتمل دانسته‌اند: یکی آن که به لحاظ جسمی نزار (نحیف و لاغر) بوده و دیگر به سبب اعتقاد و پیروی از خلیفه فاطمی مصر، المصطفی لدین الله نزار. بعید نیست که نزاری نام و نسب و لقب خانوادگی او نیز بوده باشد که به عنوان تخلص آن را برگزیده است (مصفا، دیباچه دیوان حکیم، ۱۳۷۱: ۲۴ تا ۳۰)

او خودش را (البته نه از باب نسب) چنین معرفی می‌کند:

منم نزاری قلّاش رند عاشق مست      هر آدمی که چو من شد ز ننگ و نام برست

(دیوان: ۸۰۴)

حریف پای خم و یار دست جام می ام      مرا به سر نشود از نشاط و عیش و طرب

(دیوان: ۵۸۹)

عبادت خانه‌ای دارند هر کس      نزاری قبله از میخانه کردست

(دیوان: ۸۵۳)



## آغاز می‌گساری نزاری و تحولات روحی او

نزاری هنوز جوانکی - حساس و لطیف طبع - بیش نیست که به دلایلی همچون عاشقی و شوریدگی بی که او را

آواره‌ی کوه و دشت کرده‌است و ملالت از خود و میل به انزوا و گوشه‌گیری از خلق و اندوهی که به واسطه‌ی افکار سودایی وی را از آسایش و خواب و خور انداخته به باده‌ی گساری روی می‌آورد:

به عهد جوانی چنان بودمیکه  
از سایه خود رمان بودمی  
ملول از خود و از همه کس نفوربه  
اندوه نزدیک از انبوه دور

(دیوان: ۲۶۵)

در چنین اوضاعی تنها مددکار و دستگیر او چیزی جز «می» نیست:

زمانی نبودم زمی ناگزیر  
که هم پایمرد است و هم دستگیر

(دیوان: ۲۶۵)

و این «می» یگانه غمخوار و یار موافقی است که شاعر جوان مانند او را نمی‌تواند بیابد، پس شب و روزش را با او

می‌گذراند به طوری که ملک وجودش مسخر «می» می‌گردد و نفسی بی آن بر نمی‌آورد:

تا می نمی‌خورم غم دل می‌خورد مرا  
از دست غم هم اوست که وا می‌خرد مرا

(دیوان: ۵۱۹)



شب و روز خالی نبودم ز وی      چو یار موافق ندیدم چو می

(دیوان: ۲۶۶)

اما مسلم است که پی آمد چنین رفتاری حتی اگر چنان باشد که:

ولیکن به بیداد در ملک من	تصرف نیارست کرد اهرمن
چو بیرون نشد حکمش از اعتدال	چنانش به انصاف می داشتی
طبیعت به تدریج کرد احتمال	که بیگانه در ملک نگذاشتی

(دیوان: ۲۶۶)

شهره شدن به شرب خمر در میان خاص و عامی است که از نشست و برخاست با آنان گریزی نیست، بدین سبب:

دگر باره نفرت بزد راه من	شد آن کار بر عکس دلخواه من
غم این و تیمار آنم گرفت	ملالت گـریبان جانم گرفت

(دیوان: ۲۶۷)

اینجاست که هدایت پدر و پند و اندرزهای وی به یاری نزاری جوان و دوباره ملول شده می آید. ابتدا به او اندرزهای حکیمانه‌ی اخلاقی می دهد (دیوان: ۲۶۸) و پس از آن راه و رسم برخاست و نشست با همسالان او (دیوان: ۲۶۹) و

بهره‌مندی از فیض وجود پیران دنیا دیده و پخته کار (دیوان: ۲۷۰) را می‌آموزد و در نهایت آداب مجلس شراب و ترتیت میخوارگی را (دیوان: ۲۷۱). به نظر می‌آید که تعالیم پدر نزاری در خصوص آداب شرابخواری «نمی تواند مغایر با رسوم اسماعیلیه باشد چرا که او هم در همین حال و هوا پرورش یافته و گناهی در شرب خمر نمی‌دیده-است. وی



(پدر نزاری) می گوید خود در اوان جوانی دو شیوهی آموزشی را که هر دو درست بوده، گذرانده است، یکی در ارتباط با جوانان بی بند و بار و مست که با آنها بسیار صمیمی بوده و دیگری در ارتباط با ناصحان مو سپید با قلب رئوف و سخنان دلپذیر و دم فیض بخش» (بایبوردی، ۱۳۷۰: ۱۳۰)

چو یک هفته با همسران بودمی  
تماشاکنان میخوران بودمی  
هوای مقامات پیران راز  
مرا برفکندی از آن جمع باز

(دیوان: ۲۷۰)

از همسالان می گسست تا به دیدار و مصاحبت صاحب‌دلان آگاه از اسرار مردان حق برسد و نسیمی از گلستان دانش و آگاهی آنان با خود به همراه بیاورد تا هم خود او و هم همسالان او از آنها بهره مند شوند. گویا اعتقاد پدرنزاری و نیز سایر اسماعیلیان درباره‌ی جوانان چنین بوده که آنها انسان‌های تیز هوش و روشن ضمیر و دارای سلامت جسم هستند و روحی حساس و شجاع و ستودنی دارند و منعی ندارد اگر پیش از کوشش در طریق کسب رضای معنوی، از جوانی خود بهره گیرند و می‌توانند تسلیم لذات نفسانی باشند، اما در هر حال باید اندازه نگه دارند (بایبوردی، ۱۳۷۰: ۱۳۰). نزاری پس از گذار از دوران جوانی، و با برخورداری از تعالیم ارزشمند اخلاقی و حکیمانه‌ی پدر و در نهایت بر اثر بیداری که حاصل ملاقات او و هاتف غیبی در عالم خواب و رؤیاست و نیز پس از ترک دو ساله‌ی «می» - که طعنه‌ی مردمان را در پی دارد چرا که برای آنان باورکردنی نیست که نزاری دائم الخمر ترک «می» کرده باشد

(دیوان: ۲۹۳-۲۹۴) - به تکلیف به قول خودش «مالایطاق» خواجه مجد، به جام مروق، خمار و توبه دو ساله را می شکند (نک دیوان: ۲۹۲ تا ۲۹۳) و خیام وار، دوباره «می» خوشگوار به کف می‌گیرد (نک دیوان: ۲۹۵). بعید نیست تحولاتی که بر اثر عوامل سه گانه فوق الذکر (گذر از دوره‌ی جوانی - نصایح پدر - بیداری حاصل از ملاقات هاتف غیبی) در نزاری ایجاد شده، سبب آن گردیده باشد که میخواری‌های نزاری به «میخوردن حکیمانه» ابن سینا بدل شود.

چو بوعلی می ناب ار خوری حکیمانه  
به حق حق که وجودت به حق شود ملحق

(نقل از: امین، ۱۳۸۷: ۹۶)





چنانچه خود در جایی می گوید:

باده از فسق چنان طایفه کردند حرام  
که نخوردند حکیمان به ترتیب و صواب

(دیوان: ۱۹۲)

آنچه تأثیر آن را در سیر این تحولات و تغییر حال نمی توان انکار کرد، پاکی نژاد، روشنی ضمیر و شرافت نفس نزاری است که از گفته های خود او - و با توجه به سروده های رودکی و ابن سینا و گفته های خیام - مستفاد می - گردد. ابن سینا «می» را محک تشخیص خیر از شر می داند و آن را به فتوای عقل بر دانا و حکیم حلال می شمرد و به فتوای شرع بر احمق جاهل حرام:

حلال بر علما و حرام بر جهال  
که می محک بود و خیر و شر از او مشتق

(نقل از: امین، ۱۳۸۷: ۹۶)

و رودکی معتقد است که «می» شرافت انسانی را پدیدار می کند و وسیله ی تشخیص آدم پاک نژاد و اصیل از آدم بی اصل و نسب است:

می آرد شرف مردمی پدید  
و آزاده نژاد از درم خرید  
می آزاده پدید آرد ز بد اصل  
فراوان هنر است اندر این نبید

(رودکی، دیوان: ۴۹)

و خیام نیشابوری نیز دارد که «خردمند باید شراب چنان خورد که مزه ی او بیشتر از بزه بود و این چنان باشد که به ریاضت کردن نفس، خود را به جایی رساند که از اول شراب خوردن تا آخر، هیچ بدی و ناهمواری از او در وجود نیاید به گفتار و کردار آلا به نیکویی و خوشی، و چون بدین درجه رسد شراب خوردن او را زبید و فضیلت شراب بسیار است. (خیام، ۱۳۹۱: ۸۵ تا ۸۴) و نزاری خردمندی است که شراب خوردن او را می زبید و دلیل ما بر اصالت و شرافت نفس و روشنی ضمیر نزاری آنکه در عین جوانی و میخوارگی همیشگی نصیحت پذیر است و اهرمن و بیگانه را در ملک وجود او راهی نیست تا بیدادی کنند و «می» را همیشه به اعتدال و انصاف می نوشد تا مستی بر عقل او غالب نگردد (دیوان: ۲۶۶) و چنین است که تا پایان عمر دیگر هیچگاه از این باده نوشی «حکیمان» حذر نمی کند و «می» می شود غذای روح و تن او و ...



غذای تن و قوت جان است راح

همین که بانگ برآید که فالق الاصباح

چه وصفش کنم بیش از آن است راح (دیوان: ۲۶۵)

غذای روح طلب کن بخواه کوزه‌ی راح (دیوان: ۹۶۱)

شینم نشسته بر ورق گل علی الصباح

رغم مخالفان خفقان فواد را

خواهی که روح تازه برآید بیار راح (دیوان: ۹۶۳)

تسکین اضطراب دهیم از غذای روح (دیوان: ۹۷۱)

### خمر سرایی نزاری و انواع می در شعر او

همچنان که در مقدمه آمد اگر چه حکیم نزاری با عناوین خاص «خمریه» و «ساقی نامه» سروده ای ندارد، اما غزل های او یکسره شراب آلوده است به نحوی که شاید بتوان گفت در میان غزل سرایان هیچ شاعری به اندازه‌ی نزاری در وصف شراب و تصویر حالت مستی و ستایش می و می‌گساری سخن نگفته است (مصفا، ۱۳۷۱: ۸۸) و این دقیقاً عبارت حمدلله مستوفی (معاصر شاعر) در تاریخ گزیده است که «... در خمريات کسی مثل او سخن نگفته است» (حمدلله مستوفی، نقل از خرمشاهی، ۱۳۷۸: ۶۲). وی مثنوی ۵۷۷ بیتی‌ای به نام «دستور نامه» دارد که علاوه بر آنکه در ادب صحبت و معاشرت می تواند به حساب آید، غور در متن آن نشان می دهد که طرح اصلی منظومه ستایش شراب و ادب شرابخواری و پرورش نوباوگان و نوبادگان مجلس شراب است (مصفا، ۱۳۷۱، ۲۴۵). بسامد خمر و خمريات در شعر او به حدی است که اغلب تذکره نویسان او را شاعری خمري شناخته‌اند و بعضی گفته‌اند که همه عمر در می‌گساری گذرانده است (همان: ۸۸). شراب روح الله دیگر اوست و حیات او به شراب است و به تعبیر مظاهر مصفا غزل های او

«شرابخانه شعر فارسی» است (همان).



مرا راح روح اللهی دیگرست  
که روحم از او بوده در پیکر است

(دیوان: ۲۶۶)

و یقین به همین دلیل است که ظریفی او را «مفتی شرع خرابات» خطاب می‌کند و از او فتوی می‌خواهد!

صاحب فتوی منظوم که از راه لطف  
مفتی شرع خرابات به من کرد خطاب

(دیوان: ۱۹۲)

و شاید به همین مناسب‌ها باشد که چنین فتاوی صادر می‌کند:

می بر کریم نیست به فتوای من حرام  
مطلق حلال محض بود بر کرام می

(دیوان: ۸۹)

می بیارید و به می تازه کنید ایمان را  
غم جنات و جهنم نبود رندان را

(دیوان: ۵۲۸)

نزاری خود را «مداح می» لقب می‌دهد-مداحی که در مدح «می» بی همتاست و با وجود چهل سال ستایش «می»، هنوز نتوانسته‌اند گونه‌ای که باب طبع اوست و در خور و شایسته‌ی «می» و خواص بی شمار آنست، آن را بستایند. و با تفاخر بیان می‌کند که ستایش «می» طرز شعری او و سبک اوست:



هر کسی لازمه ای دارد و طرزی در شعر

چهل سال مداح می بوده ام

هزارش صفت کرده ام در هزار

اگر شرح خاصیت می دهم

می مایه حیات وجود است قصه چیست

بسیار در منافع اورنج برده ام

راح را هم چو نزاری نبود مداحی (دیوان: ۸۸)

هنوزش به واجب بنستوده ام

هنوزش نگفتم یکی از هزار

ندانم که انصاف او کی دهم (دیوان: ۲۶۵)

بسط و فرح از اوست نفوس و ذوات را

هم آزموده حل کند این مشکلات را (دیوان: ۵۰۳)

و البته این هم نشینی و هم صحبتی شبانه روزی با «می» را - که بدان انجامیده که خود را ستایشگر بی  
همتای «می» بداند - رندانه و زیرکانه به سرنوشت ازلی نسبت می دهد و باده را رزق مقسوم خود می داند!

پیداست که هر کسی به کاری

ما می طلبیم و نیست تغییر

از بدو ازل شدند موسوم

در رزق که کرده اند مقسوم (دیوان: ۲۳۱)



همچنان که ستمگری و قتل و غارت و تاراج را نصیب ازلی ستمکار غارت پیشه‌ی قاتل می داند که با خود از بدایت خلقت خود آورده است:

ای خون کسان چو آب رز خورده

میراث گذشته ی ستم گاری

آری چه کنم نصیب خود هر کس

اشخاص به خون خلق پرورده

تاراج و قتال مقتدا کرده

با خویشان از بدایت آورده (دیوان: ۲۰۱)

نزاری «می» را با دوست و به یاد دوست می نوشد و آن را فقط از دست و ساغر دوست می طلبد، در آن صورت «می» برای او طهور سلسبیل است:

مرا به دست تو می سلسبیل فردوس است

ساقیا باده به یاران دگر ده نه به من

بر یاد دوستان حقیقی شراب شوق

که با وجود تو فردوس اهل دل آن روست (دیوان: ۸۲۰)

که مرا باده نباید مگر از ساغر دوست (دیوان: ۸۲۲)

بر کف نهیم برزده بر توبه نصوح (دیوان: ۹۷۱)

حلال خورده چو من نیست دیگری در عمر



به روی دوست از آن می خورم شراب عنب (دیوان: ۵۸۹)

و بلکه همه زندگی را بدون وجود دوست از آسایش و راحتی خالی می بیند:

با دوست بایدم که چوبی دوست هیچ نیست

به جز می مونس دیگر ندارم

مراد از هر دو عالم گر بدانی

و گرنه هر چه بیرون زین دو قسم است

بی یار نمی شود میسر

آسایشی ز زندگی و راحتی ز راح (دیوان: ۹۶۴)

دل غمگین به می پیوسته شادست

حضور دوستان و جام بادست

به نزدیک خرد فی الجمله بادست (دیوان: ۲۳۰)

بی یار بود درخت بی بر (دیوان: ۲۱۸)

و آخرین مطلبی که در خصوص شعر خمی نزاری پرداختن به آن ضرورت دارد این که: گر چه در بسیاری از شعار نزاری مراد از «می» و «خمر» همان نوع حقیقی و مادی آن است - و از فراوان توبه کرده و باز توبه خود را شکسته است - اما گاهی نیز مستی او از میی است که توبه از آن را حتی با ریسمان هم نمی توان به او بست:

تشنیع می زدندی بر من که پیش از این

می کرد توبه بازو دگر بار می شکست



زان می که ما به ساغر اشواق می خوریم

بر ما به ریسمان نتوانند توبه بست (دیوان: ۸۱۰)

و آن «می» می عشق است:

مشنو که مسکرات من از شیره رز است

گر دیگران ز شیرهی انگور سرخوشند

آن ها که پرورش زمی عشق یافتند

کاین مستی من است زخمخانه الست

ماز شراب عشق چنین واله ایم و مست

اندر مذاق ایشان چه شهد و چه کبست (دیوان: ۸۱۰)

و در اشعار او کم نیستند مواردی که مقصود از «می» در آن ها «می» مجازی است و معانی معنوی و عرفانی دارد:

مستی ما کس نداند کز کدامین خمکده است

اگر مستی بی می کنم باک نیست

روز قیامت به هوش باز نیاید هنوز

در حضور دوستان می پرست

هر که را دادند جام بی هشی

در قدح مستان فطرت را زلالی دیگرست (دیوان: ۷۸۱)



که این می زخمخانه ای دیگرت (دیوان: ۷۸۲)

هر که به حلقش رسید جرعه‌ی جام الست (دیوان: ۷۷۰)

این گواهی می‌دهم کاندر الست

مست لایعقل شد و از خود برست (دیوان: ۷۷۱)

شراب خانه وحدت که انزوای من است      درو وساده‌ی تحقیق متکای من است (دیوان: ۷۱۹)

هرکس ز شراب وایه‌ای مست      مستان می الست ماییم

افسرده چه می‌کند ملامت      آخر ز میی که مست ماییم (دیوان: ۲۲۸)

شود چو چشمه خورشید نوربخس دلت‌گرت ز جام صفا می دهند وقت صبح (دیوان ۹۷۱)

بر لب کوثر نشستن روز بعث      ای مسلمانان از این خوشتر مآب

اهل فطرت مست از آنجا آمدند      همچنان مستند تا یوم‌الحساب

من هم از آن جام مستی می‌کنم      تا نپندارند از خمرم خراب

آب و خاک عشق بر هم کرده‌اند پس سرشت من از آن خاک است و آب (دیوان ۵۷۷)

طبیعی است برای شاعری که در شعر او «می» همه‌ی معانی حقیقی و مجازی و عرفانی را دارد، گاه این معانی در هم آمیزد چنانکه در شعر نزاری نیز چنین است:

من بنده اگر چه می پرستم

خواهم که به یاد دوست یکدم

دل داده به اختیار عشقم





دل از سر نام و ننگ برخاست

یک نکته‌ی نغز دوستانه

بی باده مباحث تا توانی

حق می‌داند چنان که هستم

خالی نبود زباده دستم

شوریده‌ی باده‌ی الستم

تا بر درمیکده نشستم

از من بشنو که می‌پرستم

بر بوی بهشت جاودانی (دیوان: ۲۰۹)

یا:

پیغام دوست راحت جان است و راح روح‌هان تا طرب کنیم به شکرانه فتوح

بر یاد دوستان حقیقی شراب شوق بر کف نهیم برزده بر توبه نصح

رغم مخالفان خفقان فواد را تسکین اضطراب دهیم از غذای روح

مستند و نیست روی که هشیار و شوندآن‌ها که کرده‌اند ز بدو ازل صبح

بر کف نهیم باده به کشتی و در رویم مردانه‌وار همچو نزاری به بحر نوح (دیوان: ۹۷۶)

### اعتراض و انتقادات صریح و بی‌پرواری نزاری

نزاری همچون بسیاری از شاعران متفکر و قلندران آزاده و رندی که پشت پا به دنیا و تعلقات آن زده اند و غم آخرت نیز ندارند، ترهاتی را که زاهدان ریایی و شیخان فریبکار به طمع مال و جاه و ... به خورد مردم ساده لوح زود باور و گاه جاهل می‌دهند و متعصبان افسرده دل و مقلدان کوتاه اندیش نیز با آنان همراه و همداستان می‌شوند، نمی‌پذیرد و بی‌هیچ پروایی با عوام فریبی آنان به مبارزه بر می‌خیزد و آشکارا افکار و اعتقادات پوچشان



را به باد اعتراض و انتقاد می گیرد. با شیخ و محتسب لافزن و دروغ پرداز سخت گیر میانه‌ی خوبی ندارند و از خانقاه و مدرسه ای که امثال آن ها را می پرورد، بیزاری می جوید:

به آتش تر می زهد خشک بر هم سوز

چه می ترسی ز چوگان تعصب

که در فسرده دلان نیست هیچ خیر و فلاح (دیوان: ۹۶۷)

به میدان چون نزاری در فکن گوی (دیوان: ۱۸۸)

می بیارید و به می تازه کنید ایمان را

شراب خانه اگر محتسب کند مختوم

مکن ملامتم ای شیخ گرچه نیست ادب

مشو فریفته یارا به ترهات مقلد

از محتسب مترس که او نیز می خورد

غم جنات و جهنم نبود رندان را (دیوان: ۵۲۸)

نیاز با در مولا برم هوالفتاح (دیوان : ۹۶۹)

صلاح و زهد و ورع لطف کن زمن مطلب (دیوان: ۵۸۸)

که هر زمان بدرآید به صورتی چو مشعبد (دیوان : ۱۵۸)

... (دیوان : ۵۱۰)

ز بحر خنب به کشتی کشم شراب گران



مباد مدرسه و خانقه که بیزارم

به رغم محتسب آن سهمگین تر از تمساح ( دیوان : ۹۶۹)

ز عالمان شنیع و ز زاهدان قبیح

خطیب بر سر منبر چه ژاژ می‌خاید

فسانه ای دوز بهر فریب کرده زبر

فغان اهل دل از زاهدان معترض است

کجا کلام محقق کجا کلام صحیح

عجب که شرم نمی‌دارد از دروغ صریح

دل از پی دو درم سیم و زر به کف تسبیح (دیوان: ۹۷۴)

و البته در پی ستیزه و انتقاد صریحش گاه به آنان درس معرفت و صداقت و اخلاص و صفا نیز می‌دهد:

**معرفت باید و اخلاص که بی صدق و صفا**

کم ز زنار و صلیب است ردا و تسبیح (دیوان: ۹۷۳)

جالب آنکه در مطلع غزلی که ابیاتی از آن قبلاً ذکر شد، اخلاص و صفای پیروان دین مسیح را به رخ مسلمانان بی صداقت و دور از راستی می‌کشد تا از مسلمانی عوام فریبانه و تعصب های خشک و جاهلانه خود شرمنده شوند :



خوش است مجلس اخلاص امتان مسیح

شراب های مصفا ز ساقیان ملیح (دیوان ۹۷۴)

و بعید نیست که از این کار به سخره گرفتن ریاکاران بی صدق و صفا را نیز مد نظر داشته باشد.

او غنیمت شمردن وقت و عاشقی و مستی و رندی را بر زهد ریایی و ورع دروغین و بهشت نقد خود را بر وعده فردا و نسیه زاهد ترجیح می دهد:

خوش است مستی و رندی بیا می درده

مرا به شرح مگو کاین بهشت و آن دوزخ

مباش منتظر نسیه، نقد وقت نگهدار

ملامتم مکن ای پارسا که در ره عشق

بیبار ای بت ساقی می مغانه که من

یکدم به خوش دلی نزدم تا مکابره

که ما ز زهد و ورع توبه کرده ایم نصوص

که مرد اهل زدیوانه نشنود مشروح (دیوان : ۹۷۱)

(دیوان : ۱۵۹)

...

به نیم جرعه فروشند پارسایی را

ز سر بدر کنم این خرقه ریایی را (دیوان: ۵۴۶)

زهد و ورع شدند حجاب خرد مرا (دیوان ۵۴۶)



او بخوبی از این واقعیت غیر قابل انکار زمانه خود- و بلکه همه روزگاران- آگاه است که اغلب قبیله بنی آدم، از شیخ و شاب و صالح و طالح و عارف و عامی، پنهان و پیدا دل در گرو عشق و مستی و شاهد و شراب دارند و این آگاهی خود را به زیبایی و با اندکی چاشنی اغراق- که اغلب را به همه بدل کرده است- ابراز می کند و از ساقی خود به رغم مخالفان «می» می طلبد؛ می یی که در خواص هیچ از سلسبیل فردوس کم ندارد:

می ده که در خواص کم از سلسبیل نیست

گر می پرست ناخلف است و حرامزاد

بی می مرو طریق محبت که همچو می

رغم جماعتی که برایشان سبیل نیست

پس در همه قبیله آدم اصیل نیست

روشن دلی دگر سوی مقصد دلیل نیست (دیوان ۸۸۶)

مسلم است که باده خواری، مردم آزاری، غیبت و قتل و تاراج، زنا و رباخواری و دست و دهان به طعام و مال یتیم آلودن و تعرض به مال و زن و فرزند مردم از جمله محرمات شرعی هستند، اما حکیم نزاری در مواضع متعددی از سروده‌هایش از حرمت یکسان همه اینها اظهار تعجب و ناخرسندی می کند و دهان به اعتراض می-گشاید، اعتراض به کسانی که از انجام هیچ فسق و فجوری روی گردان نیستند و تنها باده خواری را گویا حرام می‌دانند:

به غیر خمر، زنا و ربا و غیبت و قتل همه حلال چرا این رخص که آورده‌است (دیوان: ۸۵۴)

او که بی فعل بد اندر مدت عمر دراز از درونش برنیاید یک نفس هرگز به نای

می خورد شش تا زند غیبت کند لوطی بود او مسلمان باشد و من ملحد از بهر خدای! (دیوان : ۲۰۱)



خون و مال و زن و فرزند کسان باد هواست می حرام است، دگر هیچ چنین ناید راست (دیوان : ۱۹۴)

حرام بر من و بر هر که بی تو می خورده است بر آنکه خورد حلالش، حرام کی کرده است

به حکم عقل حرامست نان و آب براو که ناحق از خود هر دم دلی بیازرده است

هنوز لحم خنازیر خوردن اولی تربر آن که تن به طعام یتیم پرورده است (دیوان : ۸۵۳)

خلاقیات نزاری

الحق نزاری خود را به درستی ستایش گرچه ساله و بی همتای می نامیده و سروده است که:

هزارش صفت کرده ام در هزار

هنوزش نگفتم یکی از هزار (دیوان: ۲۶۵)

چرا که ذهن خلاق و باریک اندیش او پیوسته برای یافتن راهی نو و صفات و تعابیر و مضامینی تازه و تر برای ستودن هرچه بهتر و بیشتر «می» در تکاپوست و در این تلاش کار را به جایی می‌رساند که «می» را معجزه بخواند - معجزه‌ای که بر معجزه مسیح ترجیح دارد- و خود را نیز معجزه‌گر:

مرده گر زنده شد از معجز انفاس مسیح خم می دارد بر معجزه او ترجیح

او اگر کرد یکی مرده به عمری زنده من به می مرده بسی زنده کنم لال فصیح

(دیوان: ۹۷۲)

و نمونه‌های زیر نیز حاصل تلاش و تکاپوی همیشگی و خلاقیت و آفرینندگی ذهن پویا و طبع روان این شاعر ساحر و این بحق «پیغمبر میخواران» است:

بوی درز در میخانه نسیم خلد است (دیوان ۹۷۳)



در این مصرع، یک مضمون بکر را بر پایه‌ی تشبیه آفریده‌است.

به آتش تر می زهد خشک برهم سوز (دیوان ۹۶۷)

زیبایی‌ها: تشبیه می به آتش، تضاد بین ترو خشک، ریختن را برای آب به کار می‌برند اما او برای آتش به کار برده که نوعی آشنایی‌زدایی است.

شیشه‌ی پر جانِ جانِ پژمرده چیست؟

آتش تر ریخته در آب خشک

(دیوان ۱۹۵)

آتش تر استعاره از «می» و آب خشک استعاره از ظرف بلورین شراب است. در دو شاهد فوق‌الذکر علاوه بر مضامین زیبا و خلاقانه، پارادوکس موجود در «آتش تر» و «آب خشک» و همچنین تضاد بین تر و خشک و پارادوکس موجود در شیشه‌ی پر جانِ جانِ پژمرده، نیز قابل توجه است.

جان است بیا و در قرح ریز

آرام دل است و راحت روح

(دیوان ۲۰۸)

جام پر جان کن بیاور ساقیا (دیوان ۵۵۹)

جان استعاره از «می» است و وصف زیبایی آن با صفات آرام دل و راحت روح قابل توجه است. «می» جان است و بلکه جانِ جان است:

شیشه‌ی پر جانِ جانِ پژمرده چیست؟ (دیوان ۱۹۵)

شود چو چشمه خورشید نوریخش دلت‌گرت زجام صفا می دهند وقت صبح (دیوان: ۹۷۱)



جام صفا مجازی است به علاقه ظرف و مظروف (یعنی می صفا) که به چشمه نوربخش خورشید تشبیه شده است.

شب سیاه نقاب از رخ قدح بردارچه حاجت است به مشعل مباح گو مصباح (دیوان: ۹۶۸)  
به قدح شخصیت انسانی داده (پایه آن تشبیه قدح به چهره ی نورانی است) که نورانیت و زیبایی چهره او نور مشعل و مصباح را تحت الشعاع قرار می دهد.

زدست چون بدهم جوهری که درشب تار بر آسمان فکند عکس پرتو از اقداح

(دیوان: ۹۶۷)

آفرینش مضمونی زیبا بر پایه تشبیه «می» به گوهری نورانی که نور ساطع شده از آن در آسمان انعکاس می یابد. همچنین غلو دلپذیری دارد.

تا به سرچشمه خم، تشنه تواند ره برد (دیوان: ۱۹۳)

خم به چشمه جوشان تشبیه شده است و به این دلیل سرچشمه گفته تا پاکی و دست نخوردگی خم و به تبع آن می را بیان و اثبات کند.

چو آفتاب برآید عجب مدار اگر به زینهار در افتد به سایه اقداح (دیوان: ۹۶۹)  
غلو زیبایی دارد.

دست در دختر دوشیزه رز بی کاوین

نزند مرد خردمند مگر مست خراب (دیوان: ۱۹۳)





دختر دوشیزه رز استعاره از «می» است و به طور ضمنی پاکی «می» را (مثل دختر دوشیزه و باکره)، می خواهد بیان و اثبات کند.

خم مریم بکر باردار است (دیوان: ۲۲۴)

زیبایی در مضمون و هم پارادوکس بین بکر و باردار و تشبیه خم به حضرت مریم که در ضمن به پاکی خم (مانند مریم) و فرزند او یعنی می (همچون مسیح) اشاره دارد.

هم شب دیجور ما روشن کند ماه قدح

هم برآید عاقبت از مشرق خنب آفتاب (دیوان: ۱۸۹)

تشبیه قدح به ماه و «می» به آفتابی که از مشرق خم طلوع می کند زیباست.

گر لایق است چشم خورشید را فلک

خورشید باده را فلکی کن به جام ما (دیوان: ۵۵۱)

تشبیه باده به خورشید و جام به فلک و استدلال شاعرانه از زیبایی‌های این بیت هستند.

همرنگ شراب زرد فام است

زان است که زعفران عزیز است (دیوان: ۲۹۰)



حسن تعلیل زیبایی است.

نزاری مریم رز را نکو دار که می او را مسیح پاکزاد است (دیوان: ۸۵۰)

تشبیه بوته انگور به حضرت مریم و «می» به حضرت مسیح و دلیل شاعرانه‌ای که برای اثبات پاکی «می» آورده‌است جزء زیبایی‌های این بیت هستند.

چون نخواند حاسدم آتش پرست چون مرا بیند چنین آتش بدست

دوش گفتمی می لبم مجروح کردجان من یاقوت کی ز آتش بخت (دیوان ۱۷۷)

آتش استعاره از «می» است و یاقوت استعاره از لب معشوق.

ساقی وحدت بیار تا بزداید غبار

ز آینه روح ما صیقل آب عنب (دیوان: ۵۸۸)

زنگار می گیرد دلم زان آب می ریزم برو

هم صیقل می می برد ز آینه دل زنگ را (دیوان: ۵۱۶)

زنگار غم به صیقل می بستر از پگاه (دیوان: ۵۱۰)

تشبیه روح و دل به آینه و تشبیه «می» به صیقلی که غبار و زنگ این آینه‌ها را می‌زداید از زیبایی‌های این ابیات‌اند.

آموزه‌های نزاری

در این بخش تعالیم و پند و اندرزهای اخلاقی و باید و نبایدهایی که در شعر نزاری - از قول پدر او، هاتف غیبی که به خواب نزاری آمده و یار فرشته محلی که از او یاد می‌کند - و آنچه خود به عنوان نصیحت به فرزندان می‌گوید ... آمده و در ارتباط با «می» و می‌خواری و آداب و رسوم آن است، منظور نظر بوده‌است؛



(گرچه اغلب آن‌ها، آموزه‌هایی هستند که منفعت عام دارند و همه انسان‌ها - اعم از می‌خوار و غیر می‌خوار - می‌توانند از آن‌ها بهره ببرند):

تو هم هستی اگر من می‌پرستم چرا ای خواجه بر من عیب جویی  
من آب رز خورم تو خون مردم مکن با سست رای سخت خویی  
ترا اول‌ترست آن ای خردمند که عیب خود نخست از خود بشویی  
چو گشتی پاک دیگر عیب مردم نجویی و نبینی و نگویی (دیوان: ۲۰۱)

اگر نه کی کند افراط طبع مرد حکیم  
کسی را که می‌دم به دم می‌خورد  
سر هر هنر چیست ای جان باب

که در شراب گران نیست هیچ خیر و فلاح (دیوان: ۹۶۲)

نماند از او هیچ تا بنگرد (دیوان: ۲۸۳)

نگه داشتن حد خود در شراب (دیوان: ۲۹۷)

دریغ است غزل زیبا و روان ذیل که در هر بیتش نکته‌ای و تعلیمی است، نقل نشود:

ساقی بده از بامداد آن آب آتش رنگ را  
بواب خلوت خانه را گویند زنه‌ار ای فلان



یار قلندر پیشه را شاید گر اینجا ره دهی

شوخی و شنگی خوش بود از خوبرویان راستی

تا هیچ می ماند ز تو لاف سبک روحی مزین

برهم زن و در هم شکن هم صلح را هم جنگ را

در مجلس ما آمدن رخصت مده دل تنگ را

چون حلقه بر در زن ولی اغیار بی فرهنگ را

دارم قبول از جان و دل هم شوخ را هم شنگ را

دعوی وحدت کی رسد موقوف نام و ننگ را

عزمی متین کن ای پسر وز عقل ناقص بر شکن

چون دف دورویی تا به کی چون نای تا کی دم دهی

زنگار می گیرد دلم زان آب می ریزم بر او

بر نقطه خم روز و شب دوران کنم پرگارسان

هان ای نزاری محو شو در دوست وز خود بر شکن

چون بر شکستی همچو من بر دوش می کش چنگ را

یک روشو و خالی مدار از چنگ یکدم چنگ را

هم صیقل می می برد ز آینه دل زنگ را

چندان که در چنگ آورم از رشک هفت اورنگ را

وز شاهد دنیای دون دیگر منخر نیرنگ را (دیوان: ۵۱۵ تا ۵۱۷)



«می» جمع اضداد است، می‌تواند آبی باشد که آتش درون مشتاق و اندوه دل او را فرو نشاند و هم می‌تواند آتشی باشد که هست و نیست انسان را پاک بسوزاند؛ می‌تواند به دل‌ها نور و فرح ببخشد و هم می‌تواند به قول حافظ «دل چون آینه در زنگ ظلام اندازد»؛ جوانمردی است که در عین جوانمردی می‌تواند، نامرد هم باشد؛ سلطانی است که می‌تواند دادگر و دادگستر باشد و در عین حال بیدادگری هم پیشه کند؛ گاو پرفایده‌ای است که نه من شیر می‌دهد اما بر اثر یک لحظه غفلت از او، هم می‌تواند با لگدی نه من شیرش را به خاک بریزد (دیوان: ۲۷۲). منافعی دارد (بقره: ۲۱۹) و همچنین مضارّی، مضارّی که بیش از آنکه بالطبع باشند، بالتبع هستند. آشکار شدن غالب این ضررهای تبعی هنگامی است که می‌خواری ترتیب و آداب عقلایی نداشته‌باشد و علاوه بر عدول از هنجار و اعتدال، هم نشین باده گسار، گران جان تنگ حوصله، نامتناسب ناجنس، فرومایه کم ظرفیت، تندخوی بی‌خرد و نظایر این‌ها باشد. و بی‌تردید حکیم فرزانه و آداب‌دان خردپیشه‌ای چون نزاری - که در بیان منافع «می» بسیار رنج برده‌است - بر همه ضررهای «می» نیز آگاهی و بدان‌ها توجه دارد:

نه یک زمان بدهام بی مشقت غربت

نه یک نفس زدهام بی مضرت صهبا (دیوان: ۴۷۸)

از آن روست که می‌گوید:

اگر جان شیرین دهندت به زور

عذابی شدید است و رنجی عظیم

بتر از بتر چیست؟ بدمست لب

به فرصت ز ناجنس پرهیز کن

مکن تا توانی به ناجنس میل

ز جاهل بترس این مثل هم خوش است



زدست ترش روی تلخ است و شور

زدست مخالف شراب حمیم (دیوان: ۲۸۰)

کنارت پر افعی است بر خود مجنب ( دیوان: ۲۸۰)

به تلخی مکن شگر آمیز کن (دیوان: ۲۷۶)

منه خانه بنیاد بر راه سیل

که در زیر خاکسترش آتش است

حذر کن ز هم صحبت ناپسند

به صابون بشوی از فرومایه دست

به کل از حریف معربد ببر

به پایان مستی سواری مکن

به مستی سخاوت بود ناپسند

که از تخم حنظل محال است قند

وزان کالفتش با فرومایه هست

که از خود ندارد خبر چون شتر

سبکساری و بی‌قراری مکن... (دیوان: ۲۷۷)

اگر عاقلی بشنو این طرفه پند (دیوان : ۲۸۱)

و اینها تنها نمونه‌هایی هستند از فراوان تعالیم و پند و اندرزهای حکیم.

اسباب و ظروف می‌خواری در شعر نزاری



موارد زیر از جمله ظروفی است که در شعر نزاری آمده است:

۱- خروس: وقت سحر چو بانگ برآرد خروس صبح

تو نیز هم به بانگ درآور خروس را (دیوان: ۵۱۰)

۲- بط: بطی داشت اندر بغل پر شراب

۳- کاسه: فرو دادمی کاسه‌ی سر سیاه

۴- خیک: در آمد ز در همچو خر در خلاب

دلی پر نشاط و سری پر شتاب (دیوان: ۲۸۷)

به میعاد عادت به رسم و به راه (دیوان: ۲۹۱)

شده پست در زیر خیک شراب (دیوان: ۲۹۰)

۵- کوزه: همین که بانگ برآید که فالق الاصباح

۶- قنینه: نازکک و خوشک بیا خوابک شب زسر بنه

غذای روح طلب کن بخواه کوزه راح (دیوان: ۹۶۱)

صبح گهک روانه کن قهقهک قنینه را (دیوان: ۵۴۴)

۷- قرابه: سجاده فتاده است در یم

۸- تنگ: تهی تنگ و خیک و ره فارس پیش



قراچه شکسته است بر سنگ (دیوان: ۱۹۷)

حریفان پریشان زاندازه بیش (دیوان: ۲۸۶)

انعکاس اندیشه‌ها و افکار و عقاید و شیوه بیان چند تن از شعرا و حکمای بزرگ قبل از نزاری و یا هم عصر او در شعر نزاری و تاثیر او بر حافظ.

شعر حکیم نزاری آینه‌ای است که اندیشه‌ها، افکار، عقاید و جهان بینی و ... شعرا و حکمای بزرگی چون: رودکی، منوچهری، فرخی، خیام، ابن سینا و ... در آن منعکس است و از آنجایی که اندیشه‌هایی همچون:

بی‌اعتباری دنیا و بی‌اعتنایی به آن، اغتمام وقت، برخورداری از جوانی با نشاط و کامجویی از معشوقکان سیاه چشم و زدودن غم از دل به واسطه شراب و سماع و توصیف‌های لطیف از می و ... مشترکات اشعار نزاری و آن بزرگان هستند، پس از ذکر کاملاً مختصر نمونه‌هایی از اشعار آنان، شواهدی به عنوان بازتابشان آنان در شعر نزاری آورده می‌شود:

- رودکی سمرقندی شادزی با سیاه چشمان شاد که جهان نیست جز فسانه و باد... (دیوان: ۳۸)

ای آنکه غمگنی و سزاواری و اندر نهان سرشک همی باری... (همان: ۷۵)

می آرد شرف مردمی پدید و آزاده نژاد از درم خرید... (همان: ۴۹)

- فرخی سیستانی خوشا عاشقی خاصه وقت جوانی... (دیوان: ۳۹۲)

آمد آن نوبهار توبه شکنی... (دیوان: ۳۰۶)

- منوچهری دامغانی

عصیر جوانه هنوز از قدح همی زد به تعجیل پرتابها

بر افتاد بر طرف دیوار من ز بگمازها نور مهتابها (حاکمی، ۱۳۷۰، ۴۶)





جهانا چه بد مهر و بد خو جهانی      چو آشفته بازار بازارگانی

به هر کار کردم ترا آزمایش      سراسر فریبی سراسر زیانی (همان: ۱۵۱)

- ابن سینا      فرح فزای بود باده رحیق الحق... (نقل از امین، ۱۳۸۷: ۹۶)

- خیام      خیام اگر زیاده مستی خوش باش... (کلیات، ۱۳۸۹، ۱۴۷)

گویند بهشت و حور عین خواهد بود... (همان، ۱۲۱)

گر یک نفست ز زندگانی گذرد ... (همان: ۱۱۷)

جالب آنکه «ریپکا» خاورشناس نامدار چک، نزاری را وارث بلاواسطه خیام می‌خواند. (نقل از محمود رفیعی،

پیشگفتار ادب نامه نزاری، ۱۳۹۲: ۹)

-      دقیقی طوسی      دقیقی برگزیده چهار خصلت ... (نقل از رضایی، ۱۳۸۸: ۳۵)

حال شواهد شعر نزاری برای مشابهت‌ها (که روشن‌تر از آن است که به توضیح و تفکیکی نیاز داشته‌باشد):

می می خور و غم مخور که ایام

بی یار نمی‌شود میسر

بی هم نفسی علی‌الضروره

جامی و صراحی و یاری

شیرین صنمی به ناخن تیز

هر دم غزلی، غزال چشمی

خواهد بگذشت کام و ناکام (دیوان: ۲۳۰)

بی یار بود درخت بی بر

مشنو که شود مرا میسر



این هر سه همیشه در برابر

افکنده هزار شور در سر

بر خواننده به لفظ روح پرور...

آراسته مجلسی چو فردوس

دنیا نفسی است هر که دریافت

برخور ز جوانی ای جوانمرد

در آب فسرده آتش تر (دیوان: ۲۱۸)

زان پیش که آن نفس شود سرد... (دیوان: ۲۱۸)

زیرا که بر از جهان جوان خورد (دیوان: ۲۱۸)

ای یار به وقت صبح برخیز

هم خویش بنوش هم به ما ده

می نوش و جهان مخر به یک جو

در دامن عیش و عشرت آویز

ای ساقی ماه چهر برخیز... (دیوان: ۲۰۸)

گو باش زمانه در تک و دو (دیوان: ۲۰۹)



چو موعد زان جهان شور و شراب است

نخواهم انتظار نسیه بردن

مرا این هر سه اینجا دست دادست

بهشت نقد بر ما در گشادست (دیوان: ۸۵۰)

زدست حوروشی حالیا به نقد خوش آید

من آب رز خورم تو خون مردم

می و مشاهده ما را و نسیه اهل جنان را (دیوان: ۵۳۱)

مکن با سست رایبی سخت رویی (دیوان: ۸۸۰)

باده می خور نزاریا و مخور

عاقلا قافله باد که عمرش خوانند

غم دنیا که سر به سر باد است (دیوان: ۷۵۰)

گذرنده است چنان کش گذرانی گذرد (دیوان: ۱۹۵)

در ستایش و توصیف «می» و وصف بهار و طبیعت و دعوت به باده خواری:

بر آن خاک باد آفرین آفرین

ز عکسش به رشک آفتاب سپهر

اگر در رحم بشنود بوی می



خیز و به یرغو بده زود ایاغ نبید  
 سبزه به اشجار بر حله اخضر فکند  
 خاک مثال هوا غالیه فرسای گشت  
 که حاصل شود زو شرابی چنین ...  
 ز بویش خجل ناف آهوی چین ...  
 چو سرمست در حالت آید جنین... (دیوان: ۸۹)

هین که ز اردوی باغ ایلچی گل رسید  
 لاله به کهسار در چادر اتلس کشید  
 باد گریبان گل تا بن دامن درید...  
 چار صفت کرده‌ام وقت بهار اختیار  
 نگاه می‌کنم از هرچه آفرید خدای  
 یکی سماع و دوم باده و سوم شاهد  
 صراف وجود ما خون دل رز باشد  
 باده از فسق چنان طایفه کردند حرام  
 ز آتش محک نهند حکیمان که مست را  
 شاهد و دیدار گل سایه بید و نبید (دیوان: ۱۱۸۳)

مرا سه چیز خوش آید در این بهشت سرای  
 که اختیار همین هر سه کرد عالی رای (دیوان: ۸۹)  
 خود سنگ محک گوید هر زر که غشی دارد (دیوان: ۱۰۱۳)  
 که نخوردند حکیمانه به ترتیب و صواب (دیوان: ۱۹۱)



## آید پدید گوهرش از لعل فام می ( دیوان: ۳۰۴)

و اما تاثیر سعدی بر نزاری از وجوه مختلف، بارزتر از آن است که نیاز به شاهدهی داشته باشد چرا که در غزل‌های نزاری همه جا بیان گرم و فصیح و دل آویز و شورانگیز سعدی جاری است و در مثنوی دستورنامه او تأثیر بوستان شیخ اجل به وضوح پیداست و به قول مظاهر مصفا هیچ شاعری به قدر سعدی در سلیقه شاعری و کیفیت ترکیب و تلفیق سخن و زمزمه‌های عاشقانه در نزاری موثر نبوده است (مصفا، ۱۳۷۱: ۳۲۱) و وجه تمایز او از شعرای یاد شده، خمر پرستی و قلندری و رندی مبتکرانه و اباحت قلاشانه و ستایش عاشقانه شراب است که در متن غزل‌های پر داغ و درد و عشق آگین او جلوه گر است (همان ۳۲۲) و گذشته از این نزاری شاعر آزاده‌هایی است که با ستمگران و ریاکاران به ستیزه برمی‌خیزد و درد مردم زمان خود را نیز دارد برخلاف امثال فرخی و ... که مدیحه سرایان درباری هستند و با مردم و رنج‌های آنان آشنایی ندارند (نک یوسفی، ۱۳۷۳)

این بخش از مقاله را با تأثیر نزاری بر حافظ شیرازی به پایان می‌بریم. همانگونه که در مقدمه ذکر شد حافظ اعتنا به خمیه سرایی را از تلفیق ابونواس، منوچهری، ابن فارض مصری و نزاری قهستانی به دست آورده است با نظر به خرابات پروری سنایی. رندی و میخوارگی، محتسب ستیزی و جدال با زاهدان ریایی، عاشقی، بیزاری از خرقة‌های ریایی و پارسایان عوام فریب و مدرسه و خانقاه و ... در شعر نزاری و حافظ مشترک اند. حافظ بسیاری از مضامین و تعابیر و... نزاری را از شعر او گرفته و با استادی تمام به شکلی بهتر در شعر خود جای داده است. اما از جمله وجوه افتراق این دو شاعر بزرگ این است که «می» در شعر نزاری غالباً همان شراب انگور است ولی در شعر حافظ عمدتاً مسئله ابهام آمیزی است که هر کس می‌تواند آنرا به مذاق و سلیقه و اعتقاد خود تفسیر کند. از مشابتهای حافظ و نزاری جز آنچه مصفا در دیباچه دیوان حکیم آورده (صفحه ۳۴۷ تا صفحه ۳۷۴) می‌توانید نمونه‌های زیر را نیز مشاهده کنید:

نزاری:

درد مخموری مرا دانی

هیچ درمان دگر نخواهد بود



که نباشد علاج الّا می

گفته‌اند آخر الدوا الکی (دیوان: ۸۸ تا ۸۹)

و حافظ دارد که:

به صوت قمری و بلبل اگر ننوشتی می

علاج کی کنمت آخر الدوا الکی

نزاری: پیداست که هر کسی به کاری

ما می طلبیم و نیست تغییر

از بدو ازل شدند موسوم

در رزق که کرده‌اند مقسوم (دیوان: ۲۳۱)

حافظ:

کنون به آب می لعل خرقة می شویم

نصیبه‌ی ازل از خود نمی‌توان انداخت

نزاری:

شراب خانه اگر محتسب کند مختوم



نیاز با در مولا برم هوافتاح (دیوان: ۹۶۹)

حافظ

در میخانه بسته‌اند دگر

افتح یا مفتح الابواب

و نیز

بود آیا که در میکده‌ها بگشایند

گره از کار فروبسته ما بگشایند

اگر از بهر دل زاهد خود بین بستند

دل قوی دار که از بهر خدا بگشایند

نزاری:

هم شب دیجور ما روشن کند ماه قدح

هم برآید عاقبت از مشرق خنب آفتاب (دیوان: ۱۸۹)

حافظ:

چو آفتاب می از مشرق پیاله برآید

ز باغ عارض ساقی هزار لاله برآید



خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرد  
گر برگ عیش می طلبی ترک خواب کن

نزاری

گر لایق است چشمه خورشید را فلک  
خورشید باده را فلکی کن به جام ما (دیوان: ۵۵۱)

حافظ

ساقی به نور باده بر افروز جام ما  
مطرب بزن که کار جهان شد به کام ما

نزاری

زدست چون بدهم جوهری که در شب تار  
بر آسمان فکند عکس پرتو از اقداح (دیوان: ۹۶۷)





حافظ

همچو جم جرعه می کش که ز سر دو جهان

پرتو جام جهان بین دهدت آگاهی

### نتیجه گیری:

اگر چه در شعر نزاری «می» اغلب همان می حقیقی و مادی (شراب انگور) است اما کم هم نیستند مواردی که مقصود او از «می»، می مجازی و عرفانی و ادبی است. مستی علی الدوام او تنها از می انگور نیست گاه از می عشق است، گاه از شراب شوق، گاه از باده الست و گاه از می معرفت و صفا. گر چه غزلیات او را شراب خانه شعر فارسی و خود او را مفتی شرع خرابات خوانده‌اند و به نظر «پیغمبر می خواران» لقبی است که بسیار برازنده اوست اما تردیدی نیست که او انسان لابلالی و عیاشی نبوده که تنها به فکر خوش گذرانی و خوشی خود باشد و از احوال روزگار و مردم بی‌خبر بماند و به روی نابسامانی‌ها و فریبکاری‌ها و... چشم ببندد و خاموشی اختیار کند؛ او شاعری آزاده، ظلم ستیز و مردم دوست است، با زهد خشک و ورع ریایی و به تبع آن، بازاهد فریبکار، عالمان بی عمل دروغ پرداز لاف زن و امثال آنان میانه ای ندارد. بی پروا و جسور است و بی هیچ مهابایی با متعصبان و مشنعان و ریاکارانی که از انجام هیچ فسق و فجوری روی گردان نیستند و گویا تنها باده خواری را گناه می‌دانند به ستیز برمی‌خیزد و علیه آنان فریاد اعتراض سر می‌دهد. پند و اندرز و سخنان حکمت آمیز فراوان او که بخصوص در مثنوی دستورنامه آمده، سیمای حکیم اندیشمندی از او را در برابر چشم خوانندگان ترسیم می‌کند. ذهن خلاق و باریک اندیش او مدام در تکاپوی یافتن مضمونی نو و نامی جدید و توصیفی تر و تازه و بکر از خمر و خمریات است و در این کار توفیق بسیاری نیز حاصل کرده‌است چرا که مضامین تازه و تشبیه‌ها و استعاره‌های لطیف و حسن تعلیل‌های زیبا و توصیف‌های بکر و... در سروده های او چشمگیر است.

با وجود باده نوشی ها و مستی های همیشگی اش منکر حرمت «می» نیست و در مواضع متعددی از سروده هایش به ریسمان نبی و ذرّیه‌ی او تمسک می‌جوید و با اعتراف به گناهان خود از درگاه خداوند طلب بخشش و



عفو دارد (دیوان: ۹۴). راه نیافتن بیگانه و اهریمن در ملک وجود او علی رغم مستی و می‌گساری و جوانی، بیانگر پاکی طینت و اصالت نژاد و شرافت نفس اوست و او نیز چون رودکی معتقد است که «می» مایه تشخیص انسان اصیل از بی اصل و نصب است، شرف آدمی را پدیدار می‌سازد و چون ابن سینا «می» را محک خیر و شر می‌داند و به نظر می‌رسد که بین می‌گساری‌های او در دوران جوانی و دوره پس از پند و اندرزهای پدر و به خواب دیدن هاتف غیبی، تفاوت‌هایی وجود دارد و اگرچه در این هر دو دوره «می» او همان شراب انگور است اما پس از تغییر حال، می‌گساری او به قول ابن سینا به «می خوردن حکیمانه» تغییر می‌یابد. او برای می‌خواری و مجالس آن - همچون شعرای بزرگ گذشته - آداب و رسوم عقلایی قائل است و همنشین بد، انسان فرومایه و ناجنس، اغیار بی فرهنگ و ترش روی دل تنگ و متعصب تنگ حوصله و ریاکار به بزم می‌خواری او راه ندارند.

اندیشه‌ها و افکار و عقاید شعرایی چون رودکی، منوچهری، فرخی و هم عصرهای آنان درباره اغتنام وقت، روزگار گذراندن با معشوقان سیاه چشم و ساقیان سیمین ساق، عیش و عشرت و شاد خواری، دل نبستن به دنیای فانی بی ارزش و بی اعتبار و نیز تفکرات فلسفی خیام و بخصوص شیوه بیان و لطافت و روانی کلام سعدی در جای جای سروده‌های او بازتاب دارد. وجه تمایز او از شعرای یاد شده در ستایش عاشقانه او از شراب است. و در اینکه نزاری یکی از خمیره سرایان بزرگی است که حافظ شیرازی در شعر خمیرش به او نظر داشته و از مضامین او در شعر خود به فراوانی بهره برده است هیچ تردیدی نیست. ظاهراً چنین است که تمامی بایدها و نبایدها و تحریض و تحذیرها و پند و اندرزهای اخلاقی و حکیمانه موجود در شعر نزاری برای آن است که ضمن بیان خواص «می»، از مضار بالطبع و بخصوص بالتبع آن، به حدی بکاهد که بتواند «می» را روح ثانی، سلبیل فردوس، غذای روح و مایه حیات و غیره بنامد. بی شک او در می‌گساری‌هایش به این باید و نبایدها توجه داشته و شاید، به همین دلیل باشد که او بین می‌خواری و قتل و غارت و زنا و رباخواری و تعرض به جان و مال وزن و فرزند مردم، از باب حرمت، فاصله‌ای از زمین تا آسمان می‌بیند و یکسان بودن حرمت آن‌ها را نمی‌پذیرد و لب به اعتراض و انتقاد می‌گشاید.

نکته‌ی دیگری که از مطالعه شعر نزاری بدست می‌آید این که بر خلاف انتظار که معمولاً در شعر عاشقانه و رندانه و خمیری، مطرب و مغنی در کنار ساقی هستند. در شعر نزاری مطرب و مغنی حضور کم‌رنگ‌تری نسبت به ساقی دارند. و بالاخره غور عمیق در شعر خمیری نزاری و بررسی همه جانبه و کامل آن مسلّم از حوصله یک مقاله و حتی بیشتر خارج می‌نماید و حاصل پژوهش و تحقیق همه جانبه و عمیقی از این باب می‌تواند کتاب مفصل و ارزنده‌ای باشد که هر کس برای انجامش توفیق یابد، نه تنها به فرهنگ و ادبیات و هنر منطقه بلکه به فرهنگ و ادبیات ایران زمین خدمتی ارزنده کرده است که از چشم اهل فضل دور نخواهد ماند.



## منابع

**قرآن کریم**، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، تهران: انتشارات نیلوفر.

امین، سید حسن، (۱۳۸۷)، «ارجوزه های پزشکی فارسی و عربی»، فصلنامه مهرگان اسفراین، سال هشتم (زمستان)، شماره شانزدهم.

بایبوردی، چنگیز غلامعلی، (۱۳۷۰)، **زندگی و آثار نزاری**، ترجمه مهناز صدری به اهتمام و نفقه محمود رفیعی، تهران: انتشارات علمی، چاپ اول.

حافظ شیرازی، شمس الدین محمد، دوره دو جلدی، (بی تا)، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، تهران: انتشارات خوارزمی، چاپ سوم.

حاکمی، اسماعیل، (۱۳۷۰)، **گزیده اشعار رودکی و منوچهری**، تهران: انتشارات دانشگاه پیام نور، چاپ سوم.

خرمشاهی، بهاء الدین، (۱۳۷۸)، **حافظنامه (دوره دو جلدی)**، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ نهم.

خیام نیشابوری، عمر، (۱۳۸۹)، **کلیات آثار پارسی**، به اهتمام محمد عباسی، تهران: انتشارات هیرمند، چاپ اول.

، (۱۳۹۱)، **نوروز نامه**، به کوشش علی حصوری، تهران: نشر چشمه، چاپ پنجم.

دهخدا، علی اکبر، لغت نامه.

رضایی، احترام، (۱۳۸۸)، **ساقی نامه در شعر فارسی**، تهران: انتشارات امیر کبیر، چاپ اول.

رودکی سمرقندی، جعفر بن محمد، (۱۳۸۷)، **دیوان**، دیباچه میرجلال الدین کزازی، به تصحیح و مقابله نادر کریمیان سردشتی، تهران: شرکت تعاونی کار آفرینان فرهنگ و هنر، چاپ اول.

شمیسا، سیروس، (۱۳۸۹)، **انواع ادبی**، تهران: نشر میترا، چاپ چهارم.

فرخی سیستانی، علی بن جولوغ، (۱۳۷۸) **دیوان**، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران: انتشارات زوآر، چاپ پنجم.



منوچهری دامغانی، احمد بن قوص، (۱۳۸۸)، **گزیده اشعار**، به انتخاب و شرح احمد علی امامی افشار، تهران: نشر قطره، چاپ اول.

نزاری قهستانی، سعدالدین، (۱۳۹۲)، **ادب نامه**، به کوشش محمود رفیعی، تهران: انتشارات هیرمند، چاپ اول.

(۱۳۷۱)، **دیوان**، دوره دو جلدی، به جمع و تدوین و ... مظاهر مصفا، تهران: انتشارات علمی، چاپ اول.

نفیسی، سعید، (۱۳۸۲)، **محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی**، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ چهارم

یوسفی، غلامحسین، (۱۳۷۲)، **فرخی سیستانی بحثی در شرح احوال و روزگار و شعراو**، تهران: انتشارات علمی، چاپ چهارم.

سایت ها

رستگار فسایی، منصور، (بی تا)، «**خمیره سرایی در ادب فارسی**»

<http://rastegar.persianblog.ir>

رنجبر زنجانی، حسن، (۱۳۹۱)، «**خمیره**» <http://sunnight49.blogfa.com>

طاهری، حمید، (بی تا)، «**بررسی تحلیلی خمیره ابن فارض و حافظ**»

<http://cheshmesokhan.blogfa.com>